جلسه 94

**یک‌شنبه - 17/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اقوال چهارگانه در دلالت کلمه امر بر وجوب بود.

قول اول این بود که دلالت آن به وضع است و اگر در معنای استحباب استعمال بشود، استعمال، مجازی است. قول دوم این بود که دلالت آن بر وجوب به اطلاق و مقدمات حکمت است. که ما این را اختیار کردیم وفاقا لجمع من الاعلام مثل محقق عراقی و ظاهر بحوث و آنچه که آقای زنجانی در بعض کلمات‌شان مطرح کردند.

قول سوم این است که کلمه امر حجت عقلائیه بر وجوب است. یعنی اگر مولی بگوید به عبدش که آمرک ان تفعل کذا یا شخصی نقل کند که أمر المولی عبده بکذا عقلاء اگر این عبد ترک بکند آن فعل را مادامی که ترخیص در ترک به او واصل نشود، احتجاج می‌‌کنند بر این عبد و او را معذور نمی‌دانند بدون این‌که این حجت عقلائیه مستند به ظهور باشد.

این قول را امام قدس سره در صیغه امر اختیار کردند. حالا ممکن است کسی در ماده و کلمه امر هم همین را اختیار کند.

به نظر ما این قول ایراد دارد. چون ظاهر این است که حجیت عقلائیه از ظهور خطاب نشأت گرفته. شاهد بر این مطلب این است که اگر خطاب امر محفوف بود به چیزی که موجب اجمالش بشود نسبت به وجوب یا احتمال قرینه متصله بر استحباب آن بدهیم، مثلا راوی وقتی که نقل کرد که مولی گفته آمرک ان تفعل کذا مردد بود که آیا در کنار این جمله گفت و ان ترکته فلاجناح علیک، مولی همچون چیزی گفت یا نگفت، راوی مردد بود، یا فرض کنیم اختلاف نسخه بود، به صورت نوشتاری گفتار مولی به ما رسید، اختلاف نسخه بود در یک نسخه ترخیص در ترک آمده بود در یک نسخه نیامده بود، آیا عقلاء باز چون اصل امر از مولی صادر شده آن را حجت بر وجوب می‌‌دانند به نحوی که نتواند عبد رجوع به برائت بکند؟ انصافا این خلاف مرتکز عقلائی است.[[1]](#footnote-1) لااقل این است که همچون ارتکاز عقلائی بر حجیت خطاب امر بر وجوب بدون استناد آن به ظهور خطاب امر برای ما ثابت نیست. و لذا این قول سوم هم به نظر ما ناتمام است.

قول چهارم قولی است که محقق نائینی و مرحوم آقای خوئی انتخاب کردند. فرمودند: اصلا وجوب حکم شارع نیست؛ حکم عقل است. در قول سوم مدعاء این نبود که وجوب حکم عقلاء است؛ وجوب حکم شارع بود و لکن خطاب امر بدون این‌که ظهور داشته باشد در کشف از وجوب، مدعای قول سوم این بود که حجت عقلائیه است بر وجوب. اما طبق قول رابع اصلا وجوب حکم شارع نیست حکم عقل است. مرحوم نائینی طبق نقل اجود التقریرات جلد 1 صفحه 87 فرموده‌اند: مفاد کلمه امر طلب است و همان‌طور که صیغه امر دلالت نمی‌کند بر وجوب بلکه اگر صیغه امر از مولی صادر بشود تا ترخیص در ترک وارد نشود عقل حکم به وجوب می‌‌کند، ماده امر هم از مولی اگر صادر بشود همین‌طور است. در صفحه 95 در اجود التقریرات تصریح می‌‌کند، می‌‌گوید: ان الصیغة (صیغه امر) متی صدرت من المولی فالعقل یحکم بلزوم امتثاله لاقتضاء المولویة و العبودیة فالوجوب انما هو بحکم العقل و من لوازم صدور الصیغة من المولی لا من المدالیل اللفظیة. در صفحه 87 هم که فرموده است کلمه امر مانند صیغه امر است.

مرحوم آقای خوئی هم در محاضرات جلد 2 صفحه 14 فرموده است اصلا این ادعاء که گفته شده است کلمه امر وضع شده برای طلب وجوبی یا اطلاقش اقتضاء می‌‌کند طلب وجوبی را، ‌این مبتنی است بر نظر مشهور در انشاء که می‌‌گویند انشاء ایجاد المعنی باللفظ است. بناء بر مبنای ما که انشاء عبارت است از اعتبار امر نفسانی و ابراز آن، ماده امر وضع شده برای دلالت بر ابراز اعتبار نفسانی. اعتبار نفسانی که وجوب نیست؛ اعتبار نفسانی عبارت است از اعتبار فعل بر ذمه مکلف. صل در مقام ثبوت عبارت است از اعتبار نماز در ذمه مکلف و با این صل یا آمرک بالصلاة این اعتبار ابراز می‌‌شود. بله، بعد از ابراز این اعتبار الفعل علی ذمة المکلف عقل به مقتضای عبودیت و رقیت حکم می‌‌کند به لزوم خروج از عهده امر مولی مادامی که قرینه‌ای مولی نصب نکند بر ترخیص در ترک. پس وجوب حکم عقل است قضاءا لحق العبودیة و اداءا لوظیفة المولویة و معنای وجوب این است که عقل ادراک می‌‌کند لزوم خروج از عهده امر مولی را در جایی که احراز نکنیم ترخیص مولی را در ترک آن فعل.

در بحوث دو ایراد به این قول رابع گرفتند:

ایراد اول این است گفتند موضوع حکم عقل به لزوم اطاعت طلبی است از مولی که ناشی باشد از ملاک ملزم. و لذا اگر مکلف بداند که مولی که امر کرده او را به فعلی و انشاء ترخیص در ترک هم نکرده و لکن بخاطر ضعف ملاک این فعل ماموربه هیچ متأذی نمی‌شود این مولی از ترک عبد نسبت به این فعل، قطعا عقل حکم به لزوم امتثال نمی‌کند، ‌با این‌که از مولی ترخیص در ترک صادر نشده. پس موضوع وجوب امتثال عقلا طلبی است که ناشی است از ملاک ملزم و کاشف از این‌که طلب ناشی است از ملاک ملزم چیزی نیست مگر خطاب لفظی. پس نمی‌توانید بگویید که خطاب امر فقط کاشف است از اصل طلب یا از اصل اعتبار فعل بر ذمه مکلف و همین مقدار کافی است برای حکم عقل به لزوم امتثال.

این ایراد به نظر ما قابل جواب است. چه اشکالی دارد کسی ملتزم بشود به این‌که موضوع حکم عقل به وجوب امتثال وصول خطاب امر است از مولی با عدم علم مکلف به رضای مولی به ترک. اگر ما بدانیم مولی راضی به ترک است و لو انشاء‌ ترخیص در ترک نکرده باشد عقل حکم به لزوم امتثال نمی‌کند. بله، لازمه این مطلب این است که اگر واقعا مولی راضی به ترک باشد ولی مکلف جاهل به آن است، بگوییم این خطاب امر موضوع است برای وجوب امتثال، با این‌که مقرون است واقعا به رضای مولی به ترک و انشاء ترخیص مولی در ترک، مرحوم آقای خوئی ممکن است ملتزم بشود بگوید بله این‌جا هم عقل حکم می‌‌کند به لزوم امتثال و در این موارد هم وجوب هست.

بله، ما قبول داریم خود همین که فرق است واقعا قطع نظر از علم و جهل مکلف بین دو نحوه از طلب مولی، طلبی که واقعا راضی به ترک آن نیست، ‌طلبی که واقعا راضی به ترک آن است و آن طلبی که واقعا راضی به ترک آن نیست سنخش فرق می‌‌کند با آن طلبی که راضی به ترک آن است، یکی می‌‌شود وجوب دیگری می‌‌شود استحباب، ‌ما این را قبول داریم و این مطالب را به عنوان منبه وجدانی بر این مدعا می‌‌توانیم بپذیریم اما به عنوان اشکال به این قول رابع مطرح کردن غیر از این‌که این قول رابع خلاف وجدان است اشکال زایدی نخواهد بود.

ایراد دوم که در بحوث ذکر کردند، فرمودند: این قول رابع نتایجی دارد که عادتا در فقه به آن ملتزم نمی‌شوند. دو مثال در این رابطه می‌‌شود زد:

مثال اول این است که اگر در یک خطابی مولی بفرماید: آمرک باکرام الفقیه یا بفرماید اکرم الفقیه یک خطاب عامی هم بیاید بگوید لابأس بترک اکرام العالم، ‌بناء فقهاء و ارتکاز عرفی بر این است که می‌‌گویند این عام ترخیصی توسط آن خاص تخصیص می‌‌خورد و ما ملتزم می‌‌شویم ترک اکرام عالم جایز است از آن خارج شده است اکرام فقیه که مفاد اکرم الفقیه یا آمرک باکرام الفقیه این است که باید اکرام کنیم فقیه را. در حالی که طبق قول رابع باید عام ترخیصی مقدم بشود بر حکم عقل به وجوب اکرام فقیه. چرا؟ برای این‌که بین خطاب عام و مضمون خطاب خاص که تنافی نیست. خطاب خاص اصل طلب اکرام فقیه را می‌‌گوید، خطاب عام ترخیص در ترک اکرام عالم را می‌‌گوید. با هم طبق قول رابع تنافی ندارند. اصلا نیاز به جمع عرفی نیست که بخواهیم تخصیص بزنیم عام را به خاص. تخصیص عام به خاص در فرضی است که نیاز به جمع عرفی است. خطاب لابأس بترک اکرام العالم تنافی دارد با حکم عقل به وجوب اکرام فقیه، خب حکم عقل هم که معلق بر عدم ورود ترخیص در ترک.

این‌که یک کسی بیاید بگوید وزان حکم عقل به وجوب مثل وزان دلالت لفظ بر وجوب است پس اگر اکرم الفقیه ظهور داشت در وجوب چه جور مقدم بود بر لابأس بترک اکرام العالم حالا هم حکم عقل به وجوب در اکرم الفقیه یا آمرک باکرام الفقیه مقدم است بر آن عموم لابأس بترک اکرام العالم. خب این یک ادعای جزافی است. برای این‌که حکم عقل معلق است بر عدم ورود ترخیص بر ترک، دلیل آن هر چه می‌‌خواهد باشد عام باشد خاص باشد فرقی نمی‌کند.

این نتیجه اولی است که بر قول رابع مترتب می‌‌شود که در بحوث گفتند عادتا به آن ملتزم نمی‌شوند.

نتیجه دوم این است که ایشان فرمودند در موارد شک در ترخیص مولی در ترک به خطاب منفصل، باید بگویید لازم نیست امتثال خطاب امر. اگر مولی بگوید آمرک بکذا و ما احتمال بدهیم یک خطاب منفصلی قائم شده است بر ترخیص در ترک باید بگویید دیگه لازم نیست امتثال خطاب آن امر. چرا؟ برای این‌که حکم عقل به وجوب معلق بر عدم ترخیص در ترک است شاید مولی ترخیص در ترک داده است. اگر بگویید حکم عقل به وجوب معلق است بر عدم ترخیص متصل به خطاب امر، ‌لازمه‌اش این است که اگر ترخیص متصل به خطاب امر مولی نداد به ترک، دیگر نتواند ترخیص منفصل در ترک بدهد چون منافی با حکم عقل می‌‌شود. این قابل التزام نیست. پس حکم عقل به وجوب معلق بر عدم ترخیص است چه متصل چه منفصل. جایی که شک می‌‌کنیم در ترخیص منفصل شک می‌‌کنیم در تحقق موضوع حکم عقل به وجوب.

اگر ادعاء کنید که حکم عقل به وجوب معلق است نه بر واقع عدم الترخیص فی الترک، حکم عقل به وجوب معلق است بر عدم علم به ترخیص در ترک، همین که ما علم نداریم به ترخیص مولی در ترک، عقل حکم می‌‌کند به وجوب امتثال خطاب امر، این اصلا خارج می‌‌کند بحث را از دائره نزاع چون وجوبی که ما در آن بحث می‌‌کنیم این جا وجوب واقعی است نه وجوب ظاهری. ما که در وجوب ظاهری در مقابل استحباب ظاهری بحث نمی‌کنیم ما بحث‌مان در وجوب واقعی است که چه بسا مکلف عالم به آن است چه بسا جاهل به آن است. پس حکم عقل به وجوب واقعا باید معلق باشد بر عدم ورود ترخیص در ترک واقعا چه متصل باشد این ترخیص در ترک چه منفصل باشد و اگر شک کنیم در صدور تخصیص منفصل باید بتوانیم برائت جاری کنیم.

نفرمایید استصحاب عدم ترخیص منفصل مقدم بر برائت است. می‌‌گوییم درست است ولی ما می‌‌گوییم اگر این استصحاب نبود لازمه فرمایش شما این است که دیگه عقل حکم به وجوب نکند و ما بتوانیم به برائت رجوع کنیم، ‌این خلاف وجدان فقهی است. بناء فقهی بناء عقلائی بر این است که در استفاده وجوب استناد می‌‌کنند به خطاب امر مگر احراز کنند ترخیص در ترک را نه این‌که متوسل بشوند به استصحاب عدم ترخیص.

این ایراد دومی است که در بحوث جلد 2 صفحه 19 بر این قول رابع مطرح کردند.

در رابطه با آن نتیجه اول که در بحوث گفتند لازمه قول چهارم این است که عام ترخیصی بر خطاب امر که خاص است مقدم بشود، این درست است، لازمه این قول چهارم همچون نتیجه‌ای است ولی مرحوم آقای خوئی اتفاقا در یک جایی در فقه به این نتیجه ملتزم شده. در موسوعه جلد 32 صفحه 68 راجع به این آیه شریفه که یا ایها الذین آمنوا لیستئذنکم الله ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات،‌ای مؤمنین باید غلامان شما و فرزندان شما که هنوز به حد تکلیف نرسیدند در سه وقت اذن دخول بگیرند و وارد اتاق شما بشوند. بحث است که آیا تکلیف از صبی غیر بالغ برداشته شده این آیه استثنائی است از آن؟ رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم تخصیص خورده به این آیه وجوب استیذان در سه وقت از شبانه‌روز. برخی به آن ملتزم شدند. مرحوم آقای خوئی فرموده این درست نیست. درست است که این آیه امر کرده صبی غیر بالغ را به استئذان در هنگام ورود به اتاق پدر و مادر در سه وقت از شبانه‌روز و لکن وجوب که مستفاده از صیغه امر نیست، وجوب مستفاد از حکم عقل است به لزوم اطاعت مولی در جایی که ترخیص در ترک وارد نباشد، عموم رفع القلم عن الصبی ترخیص در ترک داده است در مورد صبی، دیگر مجالی نمی‌ماند که ما قائل به وجوب استئذان بر صبی بشویم. و لذا به این نتیجه اول مرحوم آقای خوئی در این‌جا ملتزم شده. هر چند به تعبیر بحوث خلاف مرتکز فقهی و عقلائی است.

یک نکته‌ای راجع به این آیه شریفه عرض کنم:

این آیه شریفه متفاهم عرفی از آن، تکلیف غیر بالغین نیست؛ متفاهم عرفی این است که آن‌ها را این‌جور تربیت کنید. مثلا گاهی می‌‌گویند بچه‌ها نباید در فلان مجلس باشند، این یعنی جلوی‌شان را بگیرید، نگذارید بیایند، یا کافر نباید داخل در مسجد الحرام بشود مثلا، ‌این عرفیت ندارد بگویند تکلیف مستقیم متوجه کافر بشود، او که اعتقاد ندارد به اسلام تا به این حکم اسلام معتقد باشد این ظاهرش این است که مسلمین باید جلوی این‌ها را بگیرند. ولی با قطع نظر از این مطلب نمی‌شود این آیه را حمل کرد بر حکم غیر الزامی چون ذیل آیه دارد در غیر این سه وقت لیس علیکم و لا علیهم جناح، در غیر این سه وقت گناه نیست بدون اذن وارد بشوند، یعنی در این سه وقت نباید وارد بشوند نه این‌که بهتر است وارد نشوند. ورود در این سه وقت بدون استیذان ممنوع است منتها یعنی جوری شما با آن‌ها برخورد کنید که نتوانند بیایند، این گونه آن‌ها را تربیت کنید.

راجع به آن نتیجه دوم که در بحوث مطرح کردند طبیعی است آقای خوئی ظاهرش این است که عقل حکم به وجوب می‌‌کند مادامی که احراز نشود ترخیص در ترک، حالا این لازمه‌اش این است که ما دیگه وجوب واقعی نداشته باشیم یعنی فرقی بین آن جایی که واقعا خطاب امر هست مولی ترخیص در ترک نداده یا ترخیص در ترک داده به مکلف واصل نشده، به لحاظ وجوب فرقی نباید باشد، ‌این چیزی است که ممکن است مرحوم آقای خوئی بپذیرد. بله، ما عرض کردیم این‌ها می‌‌تواند منبه عرفی باشد برای این‌که این نظریه درست نیست چون بالوجدان ما می‌‌بینیم که واقعا طلب مولی دو سنخ است: طلبی که واقعا مقرون به رضای در ترک است می‌‌شود استحباب طلبی که واقعا مقرون به رضای در ترک نیست می‌‌شود وجوب.

و این‌که ما بگوییم صرف خطاب امر و لو ظهور ندارد در این‌که مولی راضی به ترک نیست، همین موضوع است برای حکم عقل به لزوم امتثال، ‌واقعا این هم خلاف وجدان است. اگر ما بفهمیم مولی امر کرده اختلاف نسخه است در یک نسخه حدیث است که آخرش فرموده و ان ترکتم فلاجناح علیکم فی ذلک در یک نسخه این جمله نیامده، واقعا عقل حکم به وجوب امتثال می‌‌کند؟ شاید آن نسخه‌ای درست باشد که در کنار خطاب امر مولی آمده که بعدش فرمود و ان ترکتم فلاجناح علیکم فی ذلک. صرف این‌که خطاب امری از مولی صادر شده و احراز نکردیم ترخیص در ترک را، عقل حکم می‌‌کند به وجوب امتثال؟ همچون وجدان عقلی را ما احساس نمی‌کنیم.

و لذا این قول رابع هم به نظر ما ناتمام است. بقیة الکلام انشاءالله در جلسات آینده.

و الحمد لله رب العالمین.

1. ماتن: ظاهرا علت تعبیر به "شاهد" بخاطر این است که ممکن است در جواب گفته شود: حجیت عقلائیه برای خطابی است که محفوف به قرینه مجمله نباشد. [↑](#footnote-ref-1)